

**اهداء به نویسنده توانا و متفکر شاذ ، آقای عالم افتخار، که با
نوشته های عالمانه خویش، پیوسته روشنگری میکند و قلمش روزتا
روز افق های دور و دور تری را روشنایی می بخشد !**

تحشیه و تحلیل یک سند^۱ تاریخی در باره سیستان قرن ۱۹

یک سند معتبر تاریخی درباره سیستان قرن ۱۹ میلادی که از جانب ابوالحسن شاه حکیم باشی سیستانی، در تاریخ پنجشنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۷م) تحریر شده، اوضاع سیستان را چنین معرفی میکند:

متن سند :

« اهالی سیستان کلیه سه طایفه اند : اولاً طایفه بلوچیه . معظم آن طایفه دو فرقه اند، اگرچه طوایف دیگر بلوچ هم در آنجا هستند، مگر بعلت کثرت و غلبه این دو طایفه با اسم اینها نامیده شده اند. طایفه اول طوقی که ایل خانجانخان بلوچ اند که الآن با اسم پسر او سردار ابراهیم خان به ابراهیم خانی مشهور شده ، مسکن ابراهیم خان قلعه چخانسور^۲ است و آن قلعه محکمی است که خندق و شیرحاجی

^۱ - این سند توسط آقای سید محمدعلی جمال زاده از میان اسنادیکه «کنت بیگونو» نویسنده و سفیر فرانسه در تهران در زمان ناصرالدین شاه از ایران باخود به فرنگستان برده و گویا امروز در کتابخانه ملی دانشگاهی شهر استراسبورگ محفوظ است ، رونویس شده است . (مجله سخن، آذرماه ۱۳۴۳ش)

^۲ - نام چخانسور را برای بار اول من در تاریخ احیاء الملوك، تألیف ملك شاه حسین سیستانی (درسال ۱۰۲۸ قمری) دیده ام که از آن ۴۰۰ سال میگذرد. امروز در جنوب شرق زرنج در دشت امیرمعن ، نزدیک خرابه های چهل برج، یک قلعه خرابه بنام چخانسورک نامبرده میشود که نسبت به قلعه اصل چخانسور، قدیمی تر به نظر می آید. گفته میشود قلعه اصل چخانسور محل سکونت سردار ابراهیم خان سنجرانی معاصر امیر دوست محمد خان ، به تقلید از آن ساخته شده است. در مورد وجه تسمیه چخانسور، دو روایت از سوی دو سیاح اروپایی در دست است که هر دو جالب ولی از هم متفاوت اند. روایت اولی را محقق ودانشمند معروف انگلیس، سرهنری رالینسون، در مورد چخانسور در سال ۱۸۷۳ نوشته که : " چخانسوریا به عبارت دیگر "چگانسور" مرکز بخش افغانی سیستان، بمناسبت یک روایت نامگذاری شده است. طبق این روایت در این محل، گیو یا دختر رستم، ازدواج نموده است. "سور" به معنی ازدواج یا عروسی و لغت قدیمی فارسی و "چگان" به معنای تپه است. کونولی اسم این محل را چوگانسور، و فریه آنرا "شیخ نسور" نوشته اند. (رک: جغرافیای تاریخی سیستان، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، چاپ ۱۳۷۸، ص ۳۳۷، پاورقی شماره ۶۴)، البته قبل از رالینسون، یک صاحب منصب دیگر انگلیسی از استخبارات هند برتقوی بنام کونولی Conolly، در سال ۱۸۳۹ به سیستان رفت و پس از گردش آن در مورد سیستان یاد داشتهای ذیقیمتی نوشت و بدسترس اولیای امور انگلیس گذاشت. اونیز در باره وجه تسمیه چخانسور میگوید : چخانسور دراصل "خانه سور" یعنی خانه عروسی بوده و محلی است که در آن گیو (پهلوان افسانوی شاهنامه) با دختر رستم عروسی کرده است. (جغرافیای تاریخی سیستان، ص ۳۸)

البته قلعه ایکه بنام چخانسور یاد میشود، از قلعه های قدیمی و تاریخی سیستان نیست و تاریخی پیشتر از اواخر قرن ۱۸ ندارد. روایت دیگر در باره چخانسور از جی، پی، تیت است که عضو هیئت حکمیت مکماهون بود و در سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۵ مدت دو سال و شش ماه سیستان را با تمام ویرانه های تاریخی آن بدقت دیده و در باره هریک شرحی نوشته است و بعد کتابی در باره تاریخ سیستان، خرابه ها، و مردم آن نوشته و در سال ۱۹۱۰ به چاپ رسانده است. تیت در این کتاب در باره چخانسور مینویسد : "چخانسور صدها سال قبل آباد بود و در تصرف خانواده

(مردگرد) و ارگ دارد. در توی قلعه تخمیناً سیصد خانه مسکن دارد و تقریباً دویست خانه در خارج آن می باشد و باقی اهل و رعیت او در این قلعه جات که تفصیل داده می شود، می باشد: پده ها، نادعلی ، جروئی (یا جروکی)، طفلک ، ابراهیم آباد، ده صفر، خدنگ ، خواجه احمد، کده ، قلعه کده ، که مردم آن طایفه فارسی زبان و اتنی عشری مذهب اند. رؤسای آن مردمان نجیب و با استخوان اند و الآن بزرگ آن ارباب علم خان ، ارباب محمدحسین خان و ارباب فتحعلی خان است . جمعیت آنها پانصد خانوار و شغل آنها زراعت و شکار است . پیش از این برآسه مردم مستقلی بودند، الآن رعیت ابراهیم خان بلوچ هستند. جمعیت متوطن ، احشام نشین ابراهیم خان اگرچه بسیار است ، اما در جنگ های خود شان سه هزار نفر تفنگچی جمازه سوار و اسب سوار و پیاده دارد. اما حالت ابراهیم خان ، مردی است دایم السکر و معتاد به چرس و بنگ و ...



قلعه چخاسور مرکز سردار ابراهیم خان بلوچ در نیمروز

ای قرار داشت که اسم و خطاب موروثی آنان «میر» بود و خانواده آنان را «میرعرب» می گفتند. پسر کوچک "سردار چاچی" به نام جان بیک (پدربزرگ سردار کمالخان سنجرانی) در سیستان مسکن گزید و میرچخاسور را سوگند وفا داری یاد کرد. سنجرانیها مالیات علفچر را به این خانواده (میرعرب) می پرداختند. یک قرن بعد سردار سنجرانی (منظور سردار ابراهیم خان سنجرانی است) با دختر چخاسور (منظور میرچخاسور) ازدواج نمود و ارگ را زیر تسلط خود گرفت. سیستان از نظر سیاسی [گاهی] به حدی دچار بحران میشد که خانواده های قدیمی در حالت تزلزل قرار میگرفتند و برای بقای خود و توازن قدرت خود را در الجای قدرتمندان محلی قرار میدادند. خانواده «میرعرب» هم در الجاء و حمایت سردار بلوچ (سردار ابراهیم خان) قرار گرفت و بتدریج از املاک خود محروم و دستخوش فُقر و تنگدستی گشت، بطوری که آخرین نماینده آن خانواده به عنوان نوکر و جیره خوار میر عباس کیانی در جلال آباد زندگی میکرد. و پس از مرگ میر عباس کیانی به روستای «مارگو» واقع در میان کنگی رفت و اکنون (۱۹۰۴) در آنجا زندگی میکند. (رک: تیت، سیستان، به کوشش رئیس الذاکرین، ص ۵۸) کلپیتان اوئن سمیت (Euan Smith)، یکی از همراهان هینت جنرال گولدسمید در سال ۱۸۷۲ برای تقسیم سیستان بین ایران و افغانستان از بندکوهک تا بندر کمالخان و چهاربرجک سفر کرد و با سردار کمالخان و سردار امام خان سنجرانی ملاقات نمود و در سفرنامه اش شجره سردار کمالخان را چنین ضبط کرده است: جان بیک سه پسر به نامهای خان جاتخان، اسلامخان و نواب خان داشته است. پسر جاتخان همان ابراهیم خان است که چخاسور را در اختیار دارد. پسر اسلام خان به نام امام خان، حسین آباد را در دست دارد و بالاخره پسر نواب خان، همان سردار کمالخان است. میرجسمت، علاوه میکند که سردار کمالخان ۸ پسر دارد که مهمترین آنها عمرخان، محمدرضاخان، و سرفراز خان هستند. سلطه و نفوذ سردار کمالخان اساساً در بین بلوچهای کوچی مقیم سمت چپ رودخانه هلمند بین بندر کمالخان تا رودبار برقرار است. رودبار بین او و سردار امامخان تقسیم شده و هر کدام از آنها قلعه ای در رودبار دارند که یکی از وابستگان یا پسران خود را در این قلعه ها مستقر کرده اند تا ناظر بر تقسیم منصفانه عایدات زمین باشند. قدرت سردار کمالخان نسبت به سردار امام خان بیشتر است. دیده شود: جغرافیای تاریخی سیستان، ص ۲۲۸، پاورقی شماره ۳۹)

طایفه دوم بلوچیه ، ناروئی^۳ است . بزرگ تر آنها دوست محمدخان بود که امسال (۱۲۷۳ هـ) وفات نمود و مرد معتبر و درستی بود. الآن پسران رشید و برادران کار آمد از او باقی مانده اند. از پسرانش درویش محمدخان خواهر زاده سردار علی خان است. جوانی رعنا و با هوش می باشد و یک نفر برادرش شریف خان نیز آدم درستی است

قلعجات دوست محمدخان : برج نو علم خان که مسکن مشارالیه (ویر فراز خاک توده های شهر تاریخی کرکویه ، آتشکده زردشتیان سیستان واقع در یک منزلی شمال زرنج ، بر سر راه زرنج - خراسان) بود، برج کهنه ده شریف خان، کجک ، قلعه شیردل خان برادرش ، قلعه دک دیله . جمعیت و رعیت مشارالیه نیز زیاد است ، اما تفنگچی سواره و پیاده و جمازه اش ، هزار و پانصد نفر می باشد.

دیگر از طایفه بلوچیه سردار امام خان و کمال خاناند، که ملک آنها ، رودبار[است] و قلعجات آنها : بندر، [چهاربرجک]، حسین آباد، گنبدها، اشکنک ، قلعه فتح ، میر آباد، که در کنار رود هیرمند و مابین ملخان گرمسیرات قندهار و ملک سیستان واقعست . جمعیت جنگی آنها به هزار و پانصد نفر میرسد. اگرچه رعیت ابراهیم خان نیستند، اما در چپاول و دعوا به قاعده ایلی رفیق هستند.^۴

^۳ - پرسی سایکس که در ۱۸۹۸ میلادی ، سیستان را خوب گردش کرده ، یاد آور میشود که، ایل ناروئی بلوچ در اوایل قرن ۱۹ میلادی در سیستان اقامت گزیدند و با شهرکی ها و سربندیها، دوطایفه نیرومند فارسی سیستان [برضد کیانیان] ایتلاف نمودند. ایل نهرونی (یا ناروئی) خود را از اعقاب عربهای نهروان عراق میدانند و در حدود ۲۰۰۰ خانوار آنها در سیستان در تحت سرکردگی سعیدخان پسر سردار شریف خان ناروئی بسر می برند. (پرسی سایکس ، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری ، چاپ ، ۱۳۳۶، ج ۲، صفحات، ۳۹۵ بعد) اوین سمت، قبل از سفر پرسی سایکس به سیستان، در ۱۸۷۲ در مورد اقتدار طایفه ناروئی در سیستان واحداث آبادی قلعه نو و برج علم خان و روی کار آمدن سردار شریف خان برادر سردار دوست محمدخان توضیحات جالبی ارئه میکند و مینویسد: بعد از مرگ سردار دوست محمدخان (پسر علم خان ناروئی) از او یک پسر ده ساله بنام درویش خان باقی ماند. در اوضاع واحوال عادی این پسر باید جانشین پدرش میشد، ولی سردار شریف خان از موقع استفاده کرد و ضمن ازدواج با بیوه برادرش، قدرت را قبضه کرد. این سردار شریف خان پسر سردار علم خان فرزند میرزاخان ناروئی بود. این علم خان همان رنیزی بود که برج علم خان را ساخت. این برج در کنار یک گودال بزرگ بنام "سبزکیم" قرار دارد. این گودال هرساله با آب یک کانال کشیده شده از هلمندپر میشود. در عرض ۳۰ سال اخیر یابیشتر (نسبت به ۱۸۷۲=۱۲۵۱ش) جریان آب خشک شد و لذا بستر گودال مذکور تماماً زیرکشت رفت. چون خاک آن بسیار غنی و بکر بود، سود فوق العاده ای نصیب شریف خان شد. بعد از آن دوست محمدخان برادر شریف خان،، قلعه دیگری روی یک تپه کوچک به نام قلعه نوساخت که در فاصله ۴ میلی برج علم خان واقع بود. بعد از مرگ دوست محمدخان در حدود سال ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۴ قمری) شریف خان وارث او گردیده و قلعه را هم تصاحب کرد که حالا بسیار پوسیده شده و حدود ۱۰۰۰ باب خانه دارد. او قلعه دیگری هم بنام کیمک دارد که با ۳۰۰ باب خانه بالای دو تپه بنا شده است. شریف خان تنها رئیس با قدرتی است که در این بخش سیستان باقی مانده و حدود ۳۰۰۰ نفر از قبایل مختلف را تحت فرمان خود دارد. به هرحال او امروز کاملاً در دست دولت فارس است و دختر خود را هم به عقد و ازدواج پسر امیر قاین در آورده است. او ۵۵ سال عمر دارد و مردی فوق العاده خوش سیما با عینک طلایی و ریشی بلند است. البته قدرت او ابدأ قابل مقایسه با قدرت رئیس چخانسور (سردار ابراهیم خان) نیست. دو پسر سردار شریف خان یکی سعیدخان و دیگری محمدعلی خان است. مادر محمدعلی خان خواهر سردار ابراهیم خان صاحب چخانسور است. مادر سعید خان، خواهر رستم خان سربندی است و سعیدخان همان کسی است که قلعه نادعلی را اشغال کرده است. (رک: جغرافیای تاریخی سیستان، ص ۲۲۵، پاورقی شماره ۱۲)

^۴ - مرحوم عزیز الدین وکیلی پوپلزانی به امضای سردار محمدیوسف خان ابن امیر دوست محمد خان که در دوره دوم سلطنت امیر، حکمران فراه بوده، فرمانی را در خصوص ابراهیم خان چخانسوری و پسران سردار امام خان سنجرانی بلوچ به نشر رسانده است که به نظر میرسد در تاریخ صدور سند ، دستکاری صورت گرفته باشد. آنرا از نظر میگردانیم :

«باعث از تحریر اینکه ، چون ابراهیم خان از چخانسور فرار سیستان شد، [در این وقت (۱۸۵۶م) سردار ابراهیم خان در جهان آباد در غرب هیرمند سکونت داشت ولی یکسال بعد توسط سردار تاج محمدخان سربندی از آنجا رانده شد و او به قلعه چخانسور آمده سکنی گزید. سیستانی] عالیجاهان عزت همراهان سردار دوست محمدخان و شیرمحمدخان و سعید محمدخان ولدان سردار امام خان سنجرانی بلوچ ساکن اصلی چهار برجک در فراه به حضور این نیاز مند درگاه احذیت آمده از قوم داری مذکور جدائی نمودند . چون منظور نظر فیض اثر علیحضرت همایونی در رفاهیت خدمت گاران و کافه رعایا بوده و می باشد ، نامبرده [گان] از فراه به همراهان خود نیازمند درگاه الهی روانه دارالسلطنه کابل گردیده، حضور پر نور قدر قدرت شهریار عدالت فهیم والا روحنا فدائی را درک نموده، [جویای] عواطف گشتند. چنانچه

اما **افغانان** (پشتونها) سیستان که رئیس آنها الله مرادخان غلیجائی^۵ می باشد، تخمیناً پانصد خانوار در کل سیستان متفرق دارند. دویست خانوار در محل موسوم به برج افغان و مابقی در هرجا چند خانوار هستند.

اما **فارسی زبان و شیعه مذهب** دو صنف اند: صنف اول از آنها محمدرضاخانی است که الان در تحت حکم برادرش سردار علیخان سربندی می باشند و سربندی طایفه ای است تخمیناً دویست خانوار که میگویند از اولاده ملک اثر نجفی اند. مسکن علی خان سردار، سه کوهه است و تخمیناً هزار خانوار ساکنین آنجا می شود. این قلعه ارگ و خندق دارد و سه عراده توپ هم در آنجا هست. و قلعه جات دیگر که مسکن رعایای سردار مذکور است، باین تفصیل می باشند: سه کوهه ، صدکی ، طوطی ، چلیک (ظ: چلنگ)، دادی، کمال آباد، ناصرآباد، ادیمی، بُنجر، شیخان ، حسین آباد، شهر زاهدان(غیراز زاهدان موجوده که مرکز استان سیستان و بلوچستان ایرانی است)، سه قلعه ، علی آبادکه بعضی از این قلعات رعیت دارند و بعضی دیگر ندارند. مردم اینجا ها فارسی زبانند، مگر کمی از بلوچ که مشهورند به جمال زائی. جمعیت آنها بسیار اند، چنانکه بعضی از خانوار و املاک آنها که استحضر بهم رسیده با قانون مالیات و املاک و مواجب نوکر می نویسم ، اما عدد نفری تفنگچی سواره و پیاده جمازه بسه هزار نفر میرسد. صنف دوم فارسی زبان در تحت حکم محمدعلی خان پسر هاشم خان قوم شهرکی است که البته در قلعه دشتک و رعیت او در قلعات مفصله است : جزینک ، اصلان ، کوری ، زیارتگاه، خمک ، ملک حیدری، رعیت او هم خیلی است ، اما سواره و پیاده و تفنگچی هزار و پانصد نفر دارد. و این رؤسای طوایف مذکوره هریک بشخصه رئیس قومی می باشند

موازی چهل سواری نوکر و مبلغ دوهزار قران از دفتر فراه مقرر گشت و هم علاقه چهاربرجک را به عوض تنخواه سوار مذکوران شان مرحمت فرمودیم ، که برای خود زراعت کرده صرف معیشت خودها بنمایند، و باقی امورات شان را به این نیازمند درگاه الهی مفض و مرجوع داشتند که مناصفه سوارشان در فراه به زیر دستی نیازمند درگاه الهی خدمت نمایند و مناصفه سوارشان در همان سرحد چهاربرجک به خدمت سرکار مشغول باشند. نیازمند درگاه الهی بعد از مرخصی و مراجعت خود در فراه بنا بر خیر دولت و رفاهیت مذکوران چهل سوار و دو هزار قران عنایت شده را که حضرت شهریار با اراضی تعلق شان موافق سندات که از پدر خود خان جان بدست داشتند ، تقسیم قرارداد نمودم . اراضی چهار برجک از کالگین ناظر لواری [در] مشرق با نیمه رودبار چنانچه به سندات شان ذکر است با هزار و پنجصد قران و سی سوار به عالیجاهان شیرمحمدخان و سعید محمدخان [و] خوانین تیمورخان و مهرالله خان واگذار نمودم و قریه ده که خرابه بوده است که خود سردار دوست محمدخان آباد کرده است از کالگین مذکور به طرف مغرب با ده سوار و پنجصد قران به عالیجاه سردار موصوف دادم که قرار خط هذا و مابعد ها در خدمت دین و دولت سرکار والا روحی فدا، سعی خدمات به تقدیم رسانیده و با همدیگر خود ها به قرار محبت و یگانگی و اخوت گذرانیده طریقه سلوک را مسلوک دارند و اگر نامبرده ها برخلاف هذا ادعا نمایند ، ادعایشان از درجه اعتبار بیرون است . این چند کلمه را برای سند و اسناد مذکوران مرقوم فرمودم که هرگاه اتفاقی مهم مابین شان مناقش واقع شود و برخلاف مستوره (ظ: مسطوره) ادعا نمایند، به حضور پادشاهی ادعای شان باطل باشد. فی تحریر شهر جمادی الاول سنه ۱۲۶۰، دست خط و مهر محمدیوسف ولد امیر دوست محمدخان." (وکیلی پوپلزانی، مجله آریانا، شماره دوم، حمل وثور ۱۳۵۱ ش)

در این سند آنچه نادرست به نظر میرسد ، تاریخ ۱۲۶۰ هـ = ۱۸۴۴ میلادی در پای سند است ، چرا که در این تاریخ هنوز ولایت فراه بین شاه کامران و سرداران قندهار مایه نزاع بود و امیر دوست محمدخان هیچ گونه تسلطی بر آنجا نداشت. پس از مرگ سردار کهندلخان در ۱۸۵۵ م = ۱۲۷۱ هجری است که امیر دوست محمدخان باستفاده از اختلافات میان جانشینان سردار کهندلخان به قندهار می رود و قندهار را به کابل ملحق میکند(۱۸۵۶ م = ۱۲۷۲ هجری) و از این تاریخ است که سردار محمد یوسف خان به ولایت فراه منصوب میگردد. بنا برین باید این فرمان ده یا دوازده سال بعد تر از تاریخی که دارد، صادر شده باشد.

۵- به نظر میرسد که افغانها (پشتونهای غلجی) همزمان با حمله شاه محمود هوتکی بر اصفهان در ۱۷۲۲ به عنوان یک گروه فاتح وارد سیستان شده اند و احتمالاً تا سقوط شاه اشرف هوتکی از دست نادرشاه افشار در ۱۷۳۰ م در سیستان صاحب اقتدار بوده اند. ظاهراً برج افغان با دوصد خانوار افغان مرکز فرماندهی افغانها در سیستان بوده است که امروز در بخش ایران قرار دارد. اما الله مرادخان غلجه نی در منطقه کنگ مالک زمین و روستائی معروفی بود و اولاده وی تا دهه ۶۰ قرن بیستم که منطقه کنگ را سیلاب رودخانه هیرمند ویران کرد در نیمروز مردمان معزز و نیک نام و صاحب رسوخ بودند. شخص دیگری از غلجا نیهای بارسوخ رئیس جمعه خان بابی بود که صاحب اراضی وسیع و چند دهکده بود.

و اطاعت بیک دیگر نمی کنند و مالیات بهم دیگر نمی دهند. مگر به قاعده ایلی با هم سازگارند. در دعوی با خصم بیگانه با هم متفق اند و گاهی هم در میان خود نزاع میکنند.

درکل سیستان پول نیست. معامله ایشان با کرباس و گندم و جو است. مثلاً این یابو به فلان مقدار گندم و این گوسفند یا گاو به فلان مقدار جو یا به فلان زرع کرباس خرید و فروش می شود.

ملک آنجا کلاً مال حاکم است ، رعیت ابداً املاک ندارند. آب و زمین از حاکم ، تخم و گاو و زحمت از زارع. هنگام حاصل یک حصه از حاکم و دو حصه از زارع می باشد. ملک موروثی و زرخرید هیچکس ندارد. حتی در قلعه اگر کسی خانه بسازد و بعد بخواهد از آنجا سفر کند ، اختیار فروش ندارد. حاکم به هرکسی می خواهد می دهد. در ولایت سیستان از زارع یک ثلث حاصل زراعت را حاکم می گیرد و از گاو و گوسفند چهل و یک و از صیادان چهل و یک پر مرغان شکاری را. نیز در آنجا تاجر و اصناف دیگر و دکاکین نیست .

محصول سردار علی خان بعد از وضع تیول نوکرکه به هرسواره پنج خروار بذر افشان که به اصطلاح آنجا یک جفت گاو زمین است ، میدهند که حاصل آن زمین را خواه خود بکارند و خواه بکشتگر دهد، بخورد. بهر پیاده نصفه آنرا که عبارت از یک رأس گاو زمین است ، می دهند. و از غیر تیول سه هزار خروار غله ، دوخروار پر، چهارصد گاو، هزار ودویست گوسفند عاید سردار علی خان می شود. و یک من سیستان یک من و سه چهارک من تبریز^۱ است. اما آب و اراضی سیستان حد مقرر ندارد، هر قدر جمعیت باشد و بتواند زراعت کنند، باز ملک و آب زیاد آید. اما محصول ابراهیم خان اگرچه مفصل استحضار بهم نرسید، گویا قریب به حاصل سردار علی خان باشد. و حاصل دوست محمدخان و محمدعلیخان (شهرکی) گویا هر دو کمتر از حاصل ابراهیم خان باشد. و همچنین حاصل کمال خان و امام خان کمتر از ابراهیم خان است. اگرچه ملک و آب آنها فراوان ، لکن رعیت کم .

تفصیل پاره ملک و رعیت سیستان غیر از احشام نشین که مقیم نیستند، هرآنچه بهم رسیده از این قرار است :

قلعه سه کوهه ،	پنجاه زوج ،	هزار خانوار
دولت آباد ،	بیست زوج ،	دویست خانوار
صدکی و اکبر آباد،	سی زوج ،	صد و پنجاه خانوار
طوطی ،	بیست زوج ،	صد خانوار
دادی ،	پنجاه زوج	پانصد خانوار
جلیک ،	صد زوج ،	پانصد خانوار
کمال آباد،	بیست زوج ،	صد خانوار
ناصر آباد ،	سی زوج ،	صد خانوار
ادیمی ،	پنجاه زوج ،	دویست خانوار
کچیان ،	سی زوج ،	دویست خانوار

^۱ - یک من تبریز = ۳ کیلوگرام است. فریه که در سال ۱۸۴۵ سیستان را دیده و مهمان سردار محمدرضاخان سربندی بوده، از ارزانی نرخ گندم و جو در سیستان یاد کرده مینویسد که گندم خرواری (۶-۷ بوچی) به ۳ شلینگ انگلیسی (معادل ۱۵ پنی، و صد پنی معادل یک پوند میشود) و خرواری جو به ۲ شلینگ فروخته میشد. (جغرافیای تاریخ سیستان، از حسن احمدی، ص ۹۵)

پانصد خانوار	هفتاد زوج ،	بُنجار و شیخان،
پانصد خانوار	بیست و پنج زوج ،	حسین آباد،
یکصد خانوار	بیست زوج ،	محمدآباد،
پنجاه خانوار	پانزده زوج ،	حسین آباد سه کوه ،
یکصد خانوار	سی زوج ،	قلعه یوزباشی ،
چهارصد خانوار	صد زوج ،	جلال آباد ،
ششصد خانوار	صد زوج ،	جماعت گاوداران،
سیصد خانوار	صد زوج ،	جماعت صیادان ،

که جمعاً اینها هفتصد و چهار زوج و پنجهزار و ششصد (۵۶۰۰) خانوار است .

ملک و زراعت و رعیت دوست محمدخان آنچه که استحضار به هم رسیده ، از اینقرار است :

ششصد خانوار	پنجاه زوج ،	برج نو علم خان،
سیصد خانوار	چهل زوج ،	برج کهنه ،
سیصد خانوار	هشتاد زوج ،	ده شریف خان ،
دویست خانوار	سی زوج ،	کجک ،
صد و پنجاه خانوار	بیست زوج ،	دک دیله،

که جمعاً اینها دویست و بیست زوج و یک هزار و دویست و پنجاه خانوار است .

ملک و رعیت دو قلعه محمد علیخان و باقی معلوم نشد، افغانها ملک آنها در برج افغان :

هزار خانوار	یکصد و سی زوج ،	دشتک ،
ششصد خانوار	پنجاه زوج ،	جرپنگ (جزینک) ،
سیصد خانوار		متفرقه

هوای سیستان بسیار گرم و خاکش بسیار نرم و بادش بسیار سخت است . دایم الاوقات اغلب چندین فرسخ جنگل گز و پده و در بعضی ولایتش چندین فرسخ نیزار و در بعضی دیگر چندین فرسخ ریگستان و بعضی ولایت دیگرش بحر عظیمی است که آب و گل رودخانه های قندهار الی هرات سوای رودخانه مالان به آنجا میریزد. گندم و نانث خیلی خوب است و آبش گوارا، از میوه جات بسیار کم دارد، مگر هندوانه خوب میشود .

برنج با وجود آب بسیار و زمین اصلاً ندارد و باغستان هیچ ندارد، مگر بندرت . آثار قدیم و قلعه های خرابه عجیب و بزرگ از بناهای کیانیان در آنجا فراوان است . از آنجمله شهر مشهور زهدان ، قلعه نادعلی و جلال آباد و قلعه رستم که بر سرکوهی است مشهور به کوه خواجه و در میان آبست و

سر این کوه تخمیناً نیم فرسخ مسطح و معمور بوده که آثار آن باقی است. مردمش کم معرفت و با شجاعت اند.

طول ولایت سیستان از جانب رودبار که شرقی آنست الی کوه خواجه [در غرب] تخمیناً چهل فرسخ است و عرضش تقریباً پانزده فرسخ و شرقی اش گرمسیر قندهار، غربیش سرشيله نهايت قاينات. جنوبش ریگستان که منتهی می شود به کیچ و مکران، شمالش لاش و جوین.^۷

نگاه تحلیلی به سند:

در این سند، نکات جالب و در عین حال تعجب آوری وجود دارد. اول اینکه اراضی و دهات بسیاری در دست سران سه طایفه مقتدر سیستان قرار دارد و بقیه مردم به عنوان مزدور و کشته گر در دهات متعلق به ارباب اقتدار از دسترنج کار خود درآمدی بخور و نمیری دارند. نکته دوم، اینست که در سیستان قرن نهم برای تبادل کالا، پول مروج نبود یا وجود نداشت و مردم برای بدست آوردن جنس مورد احتیاج خود از تبادل جنس به جنس استفاده میکردند. در حالی که در سراسر قرون وسطی باج و خراجی که از سیستان به خزانه حکومت مرکزی ارسال میگردد، با درهم محاسبه و از مردم گرفته میشد. در خرابه های سیستان پس از بارانهای بهاری مسکوکات مسی ضرب نیمروز فراوان یافت میشود. و این بیانگر اینست که مردم سیستان با پول و مسکوکات آشنائی داشتند ولی آنرا در اختیار خود نداشتند.

سوم اینکه، در کشورهای ایران و افغانستان و بطور کلی شرق میانه، در سراسر قرون وسطی، واحد اندازه گیری زمین برای کشاورزی، «جفت» بوده است که مترادف آن در عربی «زوج» و «فدان» و در فارسی «پاگاو» می باشد. در نیمروز و سیستان «پاگاو» معادل «جفت» بکار میرود و پاگاو، به معنی قطعه زمینی است که در یک فصل به یاری یک خیش و یک جفت گاو نر کشت شود. مگر حکیم باشی سیستان در گزارش خود بجای اصطلاح مروج «پاگاو»، اصطلاح عربی «زوج» را که برگردان اصطلاح «جفت» فارسی میباشد بکار برده است که غیر معمول به نظر می آید و ممکن حکیم باشی عربی نمائی کرده باشد. البته اصطلاح «جفت» به حیث واحد کثمتندی نیز در سیستان مفهوم است. مساحت یک «جفت گاو» زمین (یک پاگاوزمین) و یا «فدان» در کشورهای مختلف آسیای مقدم و آسیای میانه و افغانستان و ایران متفاوت بوده است و بر حسب ملایمت و یا سختی خاک و شرایط کشت و زرع و آب و هوا و شیوه آبیاری و عدهء گاوان نر و کارکنان مراقبت و غیره تغییر میکرده است. مساحت متوسط یک جفت یا (یک زوج) زمین، تخمین ۳۰-۴۰ جریب (معرب گریب فارسی است و بقول حمدالله مستوفی ۶۰ گز در ۶۰ گز) یا معادل (۶-۷ هکتار امروزه می باشد) و به احتمال قوی در قرون وسطی نیز چنین بوده است.

نکته چهارم، فقدان مالکیت خصوصی بر زمین است که بطور کل زمین در مالکیت دولت قرار داشته و به حکام و والیان در بدلی مبلغی بطور مقطوع به اجاره داده میشده و سپس این حکام زمین را به خوانین و کدخدایان محلی به مبلغی بیشتر به اجاره و بهره برداری می دادند.

جورج پیترتیت، یکی از صاحب منصبان نقشه بردار انگلیس عضو هیئت حکمیت مکماهون، در سال ۱۹۰۴ گزارش میدهد که، مالکیت خصوصی بر زمین حتی تا اوایل قرن بیستم نیز در سیستان

۷- مجله سخن، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، آذرماه ۱۳۴۳ش

وجود نداشته است و تمام زمینها در مالکیت دولت بوده و والی یا حکمران ناحیه زمین را از دولت به اجاره می‌گرفته و بعد این حکمران زمین را به مزایده می‌گذاشته و هر که پول بیشتر میداده، زمین به او تعلق می‌گرفته و او کدخدا و اختیاردار وصول مالیات زمین می‌شده است.

تیت، مینویسد: "ملک را به ناحیه های بسیار کوچک تقسیم کرده اند و هر ناحیه تحت نظر کدخدائی است. کدخدا را مردم انتخاب نمیکنند و شغل کدخدائی وی نیز موروثی نیست. کدخدا یک اجاره دار است که فقط زیر نظر والی سیستان فعالیت دارد و خود والی سیستان نیز در جای خودش تابع والی مشهد و اجاردار وی میباشد. والی مشهد حکومت خود را میخرد و خودش [بر زمینهای قلمرو خود] مالیات وضع میکند. این والی حکام را در تبعیت خویش اعزام مینماید و حاکم سیستان در جای خودش کدخدا را زیر فشار قرار میدهد و بر اثر همین عمل، کدخدا همیشه در این اندیشه است که حداکثر مالیات را از کشته گر وصول نماید. بنابراین هر کس میتواند در هنگام مزایده نواحی از طرف حاکم حداکثر قیمت را اعلام نماید و کدخدا شود."^۸

تیت علاوه میکند که "زمین در ملکیت دولت است و هیچکس را حقی بر آن تعلق نمی گیرد. هرپاگو (پاگو) برای گرفتن زمین حد اکثر ۶۰ قران می پردازد. زمین را سالیانه تقسیم میکنند و **پاگاو غمی**^۹ از وضعیت زمین که می باید در اختیار شان قرار گیرد بی خبر اند. این پاگاوها به ترحم و کرم کدخدا وابسته اند. مال لاجاره را اول وصول میکنند و تقسیم زمین درست در آغاز کشت و زرع صورت میگیرد تا پاگاو غمی نتواند از پذیرش آن امتناع ورزد."^{۱۰}

مالیات زمین بشکل جنسی گرفته میشد و میزان آن برای استفاده از زمین یک سوم محصول بود. علاوه بر این از باقیمانده محصول نیز عشر می‌گرفتند که در اصطلاح محلی آنرا نیمه میگویند. خلاصه ۴۰ درصد کل محصول هرپاگو به عنوان مالیات گرفته میشد. **پاگاو های تحویل** ۵۰ درصد کل عایدات زمین خود را به کدخدا مالیات میداد. علاوه بر آنچه تا کنون کدخدا از دسترنج کشته گران به عنوان مالیات می‌گرفت، از هرپاگو سی من دیگر بنام حق کدخدا در یافت میکرد.^{۱۱}

پنجم، نکته درخور توجه دیگر در سند مزبور آن است که از خاندان معروف کیانی و میزان املاک و مساحت کشتندگی آنها هیچ ذکری به میان نیامده است. گولد سمید در سال ۱۸۷۲، بر اساس اسناد و مدارک رسمی و تحقیقات تاریخی در مورد این خاندان مینویسد: سلیمان کیانی تحت اوامر احمد شاه درانی سیستان را اداره می کرد، مالیات به عمال او می پرداخت و در جنگ ها قشون به کمکش می فرستاد. این شخص دخترش را به احمد شاه درانی بزنی داده بود و از سال ۱۱۶۰ تا ۱۱۸۷ هجری قمری اداره سیستان سپرده باو بود. بعد از مرگ احمد شاه درانی تیمورشاه پسرش حکومت سیستان را بزمان خان پوپلزایی داد.

این شخص از سال ۱۱۸۷ تا ۱۲۰۷ هجری حکومت سیستان را داشت و بعد ها بغاوت کرده مغلوب شد. در دوره اولاده تیمورشاه در زمان شاه محمود بهرام خان کیانی حکومت سیستان را اداره می کرد. این شخص دخترش را به شاهزاده کامران پسر شاه محمود عقد بست و از آن به بعد در تمام

^۸ - تیت، همان اثر، ص ۲۷۲

^۹ - تیت دونوع پاگو را در سیستان معرفی میکند: یکی پاگو غمی و دیگری پاگو تحویل. پاگاو غمی همان است که تمام غم کارهای بیگار را بدوش میکشد، ولی پاگو تحویل، در خدمت کدخداست و هرطور کدخدا بخواهد همانطور عمل میکند، در حالی که از کار بیگار معاف نیست.

^{۱۰} - تیت، سیستان، ج ۲، ص ۲۷۵

^{۱۱} - تیت، همان اثر، ص ۲۷۸، ۲۷۹

اقدامات شاه محمود بر علیه شاه زمان با پول و قشون کمکش کرد. ملک بهرامخان کیانی با عده بی از سران و بزرگان سیستان با اردوی وی همراه بودند. درین هنگام میرخان سربندی و هاشم خان شهرکی^{۱۲} و از بلوچها علم خان نارویی و خان جهان خان سنجرانی در میان سیستان صاحب نام و آوازه بی شده بودند و اینک فرصتی مناسب دیده می شد تا در غیاب ملک بهرام پسرش ملک جلال الدین کیانی را از سیستان اخراج کنند. این کار را کردند، اما بزودی شاهزاده کامران (از هرات) با لشکری خود را به سیستان رساند و شورش را خاموش ساخت و حتی برای اثبات یگانگی دختر محمدرضا خان پسر میرخان سربندی را برای فرزند یارمحمد خان وزیر هرات عقد بست و جلال الدین را برای بار دوم بحکومت سیستان برقرار کرد.^{۱۳}

در سال ۱۸۳۷ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری قمری هرات از جانب قاجاریان مورد حمله قرار گرفت و در همین فرصت محمدرضا خان که جانشین پدرش قرار گرفته بود به اتفاق هاشم خان شهرکی و بلوچهای دیگر جلال الدین خان کیانی را برای بار دوم از سیستان اخراج کردند و متصرفات کیانیان را بین خود تقسیم نمودند. از این پس

دیگر نشد کمکی به کیانیان سیستان برسد و این خاندان بکلی رو بزوال رفت و از شهرت و قدرت افتاد.

پس از تجاوز انگلیس بر افغانستان در ۱۸۳۹م که شیرازه دولت مرکزی در این کشور از هم پاشیده شد، طوایف عمده سیستان عبارت از سربندیها و شهرکیها و بلوچها (سنجرانی، نارویی) بودند و طایفه کیانی تا زمان نوشتن این سند (۱۸۵۷م) کاملاً از اقتدار و شهرت افتاده بودند. در حالی که تا سال ۱۸۵۱ میلادی سیستان به هرات وابسته بود و بعد از آن به قندهار پیوسته شد و به امرای افغانستان مالیات و قشون میفرستاد. فقط پس از حمله ایران بر هرات در سال ۱۸۵۷ است که برخی از سران طوایف سیستان در تلاش فرار از مرکز افتادند و حتی برای مدتی بطور مستقل حکمرانی کردند، ولی پس از آنکه ایران بنا بر تهدید انگلیس از هرات عقب کشید، توجه خود را به سیستان معطوف نمود و توسط حکمران بیرجند میر علم خان خزیمه عرب برخی از رؤسای محل را چه از راه تطمیع و چه از طریق تخویف متمایل به ایران ساخت.

در این هنگام علیخان سربندی یگانه وارث متصرفات محمد رضا خان سربندی بود و امراء دیگر هاشم شهرکی، دوست محمدخان نارویی و ابراهیم خان سنجرانی بعد از برادرش علیخان سنجرانی هر یک نماینده بزرگ خانواده های خود در سیستان بودند. علی خان سربندی بنا بر وعده های حکمران بیرجند در پایان سال ۱۸۵۷ به تهران دعوت شد و چند ماه بعد با ازدواج با یک شهزاده خانم قاجاری به سیستان برگشت، ولی پنج ماه بعد توسط برادرزاده خود تاج محمد پسر رضاخان سربندی در قلعه سه کوهه به قتل رسید و خود برجای عمویش تکیه زد و متعاقباً بر ابراهیم خان بلوچ که در جهان آباد سکنی داشت، حمله برد و او را از آنجا بیرون کرد. از آن پس ابراهیم خان در قلعه چخانسور مسکن گزید و نفوذ خود را در شرق تا کده و خاشرود بسط داد و در شمال تا لاش و جوین که در تیول صالحان اسحاق زائی معروف به شاه پسندخان بود، توسعه داد.

^{۱۲} - طبق سندیکه در بالا نقل شد، طایفه دوم فارسی زبان سیستان بعد از سربندی ها طایفه شهرکی است نه «شاهرخ» که گلدسمید آنرا قید کرده، زیرا با اسم شهرکی امروز هم طایفه ای در سیستان وجود دارد و بنابراین براساس همین سند طایفه شاهرخ متذکره گلدسمید با اسم شهرکی متذکر شدیم.

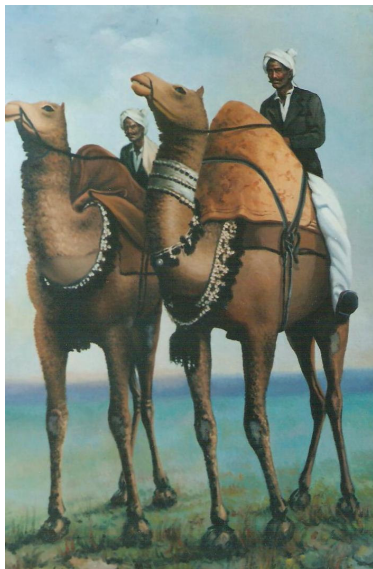
^{۱۳} - جغرافیای تاریخی سیستان، سفرنامه گولدسمید، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، طبع ۱۳۷۸، ص ۲۶۶

بلوچها در سیستان :

گرچه در وقایع عهد مغول و ملوک کرت هرات از حضور طایفه بلوچ در سیستان در تاریخنامه سیفی ذکر شده است، مگر جابجائی وسیع طوایف بلوچ در سیستان در سال ۱۸۰۰ میلادی، پس از آنکه نیروهای قاجاری بر ضد لطفعلی خان زند و آخرین سنگراو در کرمان یورش بردند، طرفداران لطفعلی خان زند که بیشترشان از طوایف بلوچ بودند، از طرف لشکر قاجاری سرکوب گردیدند، بقیه السیف طوایف بلوچ عمدتاً سنجرائیها و ناروئیها از بم و کرمان به سیستان که در آن وقت جزو قلمرو افغانستان بود کوچ کردند.

بلوچهای نو وارد عمدتاً با گله های اشتر و گوسفندان خود در دوجناح رودخانه هیرمند از خواجه علی و دیشو در رودبار گرفته تا چهاربرجک و نادعلی و میان کنگی در دهات دوطرفه هیرمند و در اصل چخانسور نیز در اطراف قلعه ابراهیم خان و علی آباد سکنی گزیدند که در پهلوی کشاورزی به مالداری در داخل دهات نیز مبادرت میورزند.^{۱۴}

در حال حاضر یکی از طوایف عمده سیستان بلوچها اند که بطور عمده بدو شعبه سنجرائی و ناروئی تقسیم میشوند. بر طبق تحقیقات محلی گلد اسمید در ۱۸۷۲ و جارج پیتر تیت در سال های ۱۹۰۳-۱۹۰۵، خانجهان خان رئیس طایفه سنجرائیها بود که جهان آباد در نزدیکی زابل یاد آور نام اوست .



از این مرد چهار پسر بدنیا آمد، بنامهای معین، علیخان، ابراهیم خان و جان بیک. علی خان در قلعه نادعلی سکونت داشت و در زد و خوردی، برادرش معین را به قتل آورد و سپس خودش نیز در یک درگیری با نائیش که از طایفه جمالزائی بود کشته شد. بر اساس نوشته گلد اسمید علی خان بلوچ ظاهراً در سال ۱۸۴۰^{۱۵} درگذشت و گفته میشود قلعه نادعلی از او برجای مانده است و همچنان روستای علی آباد در اصل چخانسور نیز از نام او نمایندگی میکند.

پس از مرگ علی خان برادرش ابراهیم خان متصرفات برادر و نیز روستای جهان آباد را در غرب رودخانه هیرمند متصرف شد، اما بزودی سران رقیب از جمله تاج محمدخان سربندی که خود را تابع دولت ایران اعلام کرده بود اراضی موروثی یا متصرفی ابراهیم خان را در ساحل چپ رودخان هیرمند متصرف شد و او را مجبور کرد به شرق هیرمند عقب نشینی کند. **شترهای بادی در سیستان در خدمت بلوچها**

^{۱۴} - جی، پی، تیت، سیستان، ج اول، ترجمه دکتر سید احمد موسوی، چاپ ۱۳۶۴، ص ۱۸۱، ۱۷۴

^{۱۵} - فریه در سفرنامه خود حکایت میکند که در اکتبر ۱۸۴۵ علیخان سنجرائی برادر ابراهیم خان را در جهان آباد سیستان در مهمانخانه محمد رضاخان سربندی ملاقات کرده است و علیخان خود داستان قتل داکتر فوربس فرانسوی را بمنظور مبدل کردن جسش به طلا بیان کرده است (جغرافیای تاریخی سیستان، از حسن احمدی، ص ۹۹) و بنابراین مرگ علی خان سنجرائی باید بعد از ۱۸۴۵ رخ داده باشد.

"سمت" سکرتر جنرال گولدسمید، در سال ۱۸۷۲، مینویسد که، متصرفات ابراهیم خان در غرب رود هلمند عبارت بودند از: جهان آباد، طفلك، جلال آباد، خدنگ، ده دادشاه، ده آقاجان، و شریف آباد که ظاهراً تا سال پیش (۱۸۶۵م) در دست ابراهیم خان چخانسور بودند. وقتی در حدود سال ۱۸۶۶ (۱۲۸۳ق) تاج محمدخان سربندی با ابراهیم خان اختلاف پیدا کرد، دولت ایران مظفرالدوله را به کمک تاج محمدخان فرستاد، اما قبل از رسیدن مظفرالدوله (امیرقاین)، تاج محمدموفق شده بود تا جلال آباد^{۱۶} را (که در اشغال سردار ابراهیم خان بود) تصرف کند.^{۱۷}

سمت در جای دیگری مینویسد که، در سال ۱۸۷۲، روز ۱۷ مارس بعد از بازدید از قلعه جوبین به اردوگاه (کمپ) خود بازگشتیم. بعد از ظهر آن روز کاپیتان لوهه از نقشه برداری اکتشافی خود در چخانسور برگشت. همزمان با وی، خانجانخان، پسر بزرگ ابراهیم خان چخانسور نیز به کمپ ما آمد. کاپیتان لوهه فاصله چخانسور تا لاش را ۶۰ میل برآورد کرده بود. او ابراهیم خان را دیده بود که با ۳۰۰ نفر از افرادش نزدیک قلعه نادعلی اردو زده بود و قصد مهمان نوازی داشت.

با رسیدن ما، سردار احمدخان (رئیس لاش وجوبین) به دیدار جنرال گولدسمید آمد و در خیمه جنرال پذیرفته شد. سردار مردی خوش برخورد و خوش چهره بود. حدود ۵۵ تا ۶۰ ساله معلوم میشد. سردار احمدخان (پسر رسولخان) نواسه شاه پسندخان و داماد سردار ابراهیم خان بود. سکنه این حدود برای ابراهیم خان احترام و ارزش فراوان قایل بودند و او را بزرگترین جنگجو و شکارچی آن حدود میدانستند. اما این را هم میگفتند که او رفتار و کردار خشن و ناتراش دارد. وی به بنگ و چرس، تریاک و افیون و سایر مخدرات معتاد بود و با استعمال آنها کاملاً غیر قابل کنترل میشد.^{۱۸}

کاپیتان لوهه، که ابراهیم خان را دیده بود، میگفت که ابراهیم خان ابداً قادر به انجام کاری نیست و کارهای تجاری و معاملات وی را زن و پسر محبوبش خان جانخان انجام میدهند. ابراهیم خان، شش پسر دارد که عبارتند از: ۱- ملک خان، معتاد به بنگ و تریاک، و مخالف پدر بوده و تحت حمایت امیرقاین زندگی میکند، ۲- خان جان، جوانی باهوش که نامزد ریاست بوده و لباس انگلیسی می پوشد، ۳- محمدعلی خان، ۴- سرفراز خان که چندین سال در تهران بوده، ۵- محمدخان، و ۶- یک پسر دیگر.^{۱۹}

به هر حال ابراهیم خان سنجرانی برای مدتی از قلعه چخانسور تاخاشرود و از نادعلی تا جوبین را تحت تصرف خود داشت و از خزنده تا چرنده باج و خراج میگرفت. و حدود پنجاه سال دیگر به عنوان رئیس طایفه بلوچی سنجرانی در اصل چخانسور زندگی کرد. گفته میشود وی مردی ستمبارة و معتاد به الکهول و چرس و بنگ بود و دکتر فوربس سیاح فرانسه ای را در کنار هامون در سال ۱۸۴۰م هنگام شکار از روی بلهوسی به قتل آورده بود. و خودش در ۱۸۹۲ چشم از جان پوشید. و پسرش خانجان خان در سال ۱۹۰۳ در حال فقر و افلاس دوباره به سیستان ایرانی بازگشت و دهکده سیاه دک را در میان کنگی در تصرف گرفت.^{۲۰}

^{۱۶} - کیتان کریستی که در سال ۱۸۱۰ جلال آباد رادیده میگوید: شهر جدید جلال آباد، روی شهر قدیمی (دوشاک یا دوشاخ) ساخته شده بود و ۲۰۰ خانه داشت و بازار آن خوب و تمیز بود. این شهر توسط ملک بهرام خان کیانی اعمار شده که حاکمی است از خانواده قدیمی و بسیاریا حرمت است اما نه چندان ثروتمند، چه دارانی او، امروزه بیشتر از سی هزار روپیه نمی شود و قدرت کافی برای جلوگیری از غارت و چپاولگری خانجان خان (پدر ابراهیم خان) راندارد. (جغرافیای تاریخی سیستان، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، طبع ۱۳۷۸، ص ۲۰)

^{۱۷} - جغرافیای تاریخی سیستان، ترجمه و تدوین دکتر حسن احمدی، طبع ۱۳۷۸، ص ۲۲۹، پاورقی ۴۴،

^{۱۸} - جغرافیای تاریخی سیستان، ص ۲۱۱

^{۱۹} - همان منبع، صص ۲۰۶ - ۲۰۷

^{۲۰} - تیت، سیستان، ج ۲، ص ۲۹۲

در سیستان از دوطایفه دیگر بلوچ نیز نام برده میشود که یکی توری بلوچ و دیگر توخی(یا طوقی) بلوچی است . طایفه توری متشکل از ۴۰۰ خانوار است و دردهات خواجه احمد و جلال آباد سکونت دارند. طایفه **طوقی بلوچ** ، بجز طایفه سنجرانی و طایفه ناروئی دیگر همه طوایف بلوچی سیستان متعلق به طوقی هستند که عمده ترین آنها سارونی (در حدود ۴۵۰ خانوار) و جمالزائی (۳۰۰ خانوار)، گرگیه (گورگیچ) ۴۰۰ خانوار میباشند.^{۲۱}

طوایف فارسی و تاجیک و اهالی بومی سیستان در مقایسه با نیمروز بیشتر در بخش سیستان ایرانی سکنی دارند و نسبت به طوایف بلوچی در اکثریت اند.^{۲۲}

پایان ۸ / ۴ / ۲۰۱۴

^{۲۱} - هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۳، ص ۳۲۲

^{۲۲} - برای اطلاع از طایفه فارسی سیستان رجوع شود به کتاب «مردم شناسی سیستان» از من ، چاپ دوم، انجمن نشراتی دانش، کابل ۲۰۱۱